

جایگاه اموال متروکه در فقه حکومتی اسلام

عبدالحسین رضائی راد*

تأیید: ۹۷/۱/۲۱

دریافت: ۹۶/۳/۲۴

چکیده

این مقاله با هدف تبیین هرچه بیشتر فقه حکومتی اسلام و افزایش امنیت مالی در جامعه با ادله عقلی و نقلی، نظرات فقهای مختلف شیعه را مورد بررسی فقهی قرار می‌دهد و ضمن مقایسه نظرات فقها با دیدگاه‌های موجود در حقوق کشورهای دیگر، درباره ماهیت حقوقی اموال متروکه و تکلیف اموال معرض عنه و میزان توانمندی هر کدام در اداره عادلانه جامعه نیز به اظهار نظر می‌پردازد و از میان فرضیه‌ها، فرضیه اول را که موجب گسترش کارآمدی فقه و تقویت فقه حکومتی اسلام می‌گردد و با ظاهر کلام فقهای متقدم نیز سازگارتر است و با قوانین موضوعه بسیاری از کشورها نیز شباهت دارد، بر سایر فرضیه‌ها ترجیح می‌دهد و اعراض را در صورت تشخیص حاکم و اقتضای مصالح عمومی موجب قطع ارتباط مالکیت مال با مالکش می‌شناسد.

واژگان کلیدی

اموال متروکه، امنیت مالی، مالکیت، فقه حکومتی

* دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز: ahrr39@scu.ac.ir

مقدمه

رابطه پدیده‌های اجتماعی با همدیگر مانند رابطه افراد حاضر در یک مجلس است که با ورود یا خروج هر فرد به ناچار در جایگاه افراد حاضر نیز تغییراتی حاصل می‌شود و چاره‌ای جز این نیست.

وقتی با پیروزی یک انقلاب اسلامی، فقه در جمع حکومت و اداره اجتماع وارد می‌شود و حکومت را فقهی و اسلامی می‌کند، نمی‌توان انتظار داشت که فقه نیز خود دچار تغییراتی نشود و در جایگاه و نگرش خود به مسائل، هیچ تغییری ایجاد نکند. اگر می‌خواهیم برای تحقق اهداف دین، حکومت فقهی شود، باید اجازه دهیم که برای تحقق اهداف حکومت دینی، فقه حکومتی شود. این مقاله با این پیش‌فرض، نظرات فقهی موجود در زمینه اموال متروکه را با نگاهی کارکردگرایانه مورد تحلیل و نقد قرار می‌دهد.

قاعده اعراض، یکی از قواعد فقهی است که در صورت پذیرش آن، هرگاه، مالکی از مال خود یا ذی‌حقی، از حق خود صرف نظر کند، رابطه او با آن مال یا حق قطع می‌شود و آن مال یا حق، بصورت مباح در می‌آید (مصطفوی، ۱۳۱۷ق، ص ۴۵). دولت و حکومت می‌تواند آن مال یا ملک را در اختیار گرفته یا به شهروند دیگری واگذار کند. این قاعده می‌تواند در جهت حل بعضی از مشکلات مهم ایفای نقش کند و جایگاه اموال متروکه را در نظام حکومتی اسلام رقم زند.

پرسش اصلی

بخشی از حقوق مدنی به رابطه اشخاص و اموال اختصاص دارد و در این بخش و بلکه در کلیه بخش‌های علم حقوق، تمام کوشش قانونگذار بر حفظ حقوق و اموال افراد از تعرض دیگران و پاسخگویی به نیاز و حق طبیعی و فطری آنها در دلبستگی و دفاع آنها از اموال و حقوقشان اختصاص دارد. اما گاهی مسأله بگونه‌ای دیگر است و صاحب مال یا دارنده حق، علاقه‌ای به حفظ مال خود یا بهره‌برداری از آن نشان نمی‌دهد و آن را بلا تکلیف و بی استفاده رها می‌سازد و به اصطلاح، از آن «اعراض»

می‌کند. در اینگونه موارد چه باید کرد و این حالت چه ماهیت حقوقی دارد و آیا می‌تواند، چون سایر اعمال حقوقی از قبیل «بیع» و «اجاره» منشأ آثار حقوقی خاصی باشد و آیا رهاکردن و اعراض از مال یا حق می‌تواند موجب قطع تعلق آن مال یا آن حق از دارنده آن و انتقال آن به غیر باشد یا بصورت نوعی ایقاع و معامله یک‌جانبه مورد مطالعه قرار گیرد؟ (تولایی، ۱۳۷۹، ص ۳۷۴).

پرسش اصلی در اینجا این است که آیا می‌توان گفت که اعراض از ملک یا حق یا ترک آنها موجب سلب آنها از دارنده آن می‌شود یا خیر؟ و آیا می‌توان گفت به استناد این قاعده، دارنده را از آن مال یا حق، محروم کرده و آن را به دیگری یا به دولت واگذار کرد؟

اهمیت مسأله

مطالعه مختصری در مسائل اجتماعی جهان روز و امور شهری و شهرسازی و تبعات زیادی که در اثر اعراض افراد از اموال و حقوق خود و بی‌مبالاتی در آنها برای جامعه بوجود آمده است، ضرورت تبیین هر چه بیشتر این مسأله را آشکار می‌سازد. بخصوص در شرایطی که افزایش جمعیت و کمبود زمین‌های مسکونی و مستغلات تجاری، مسؤولین امر را تحت فشار مضاعف قرار می‌دهد که برای بی‌خانمانان و بی‌کاران اقدامات ضربتی و فوری انجام دهند.

اهمیت این مسأله زمانی روشن می‌شود که اعراض با حقوق اشخاص دیگر مرتبط بوده یا با مصلحت اجتماعی مهمی در ارتباط باشد و اعراض از نوع مجرمانه آن باشد. مثلاً شخصی با اعراض از مالکیت حیوان خود، آن را در بیابان رها کرده و در صورت عدم دخالت دیگران، این حیوان، به مزارع و اموال و انسانها آسیب می‌رساند یا خودش در معرض تلف یا بیماری قرار می‌گیرد و موجب شیوع بیماری در حیوانات دیگر را فراهم می‌آورد و در عین حال، نگهداری از آن به هزینه و وقت زیادی نیاز دارد و کسی که مالک نباشد، این هزینه را تقبل نمی‌کند. یا پدری با ترک حق ولایت و نگهداری فرزند خود، او را بی‌سرپرست رها کرده و در صورت عدم دخالت دیگران در امور این

فرزند، آینده و مصلحت او به مخاطره می‌افتد. یا مالک زمینی در مرکز شهری بزرگ با ترک عمارت یا عدم تکمیل ساختمان یا عدم بهره‌برداری از ملک خود موجب آسیب‌رساندن به زیبایی شهر یا املاک مجاور یا آلوده‌شدن محیط زیست یا تجمع جانوران موذی یا اراذل و اوباش گردیده است.

از سوی دیگر، اصرار زیاد بر پذیرش این قاعده و تملک اموال اعراضی می‌تواند موجب تضعیف مالکیت خصوصی و به‌خطرافتادن امنیت مالی در جامعه‌ای باشد که مردم آن با مشقت‌های فراوان و پرداخت انواع عوارض و مالیات‌ها توانسته‌اند اموالی را برای خود و آینده بستگان‌شان تأمین کنند و بهانه‌ای بدست حکومت‌های نا اهل بدهند تا در هر زمان خواستند، به اموال مردم به بهانه اعراض، دست‌اندازی کنند و حاصل زحمات چندین‌ساله آنها را از چنگشان بیرون آورند.

واگذاری زمین‌های بلا تکلیف و بی استفاده‌ای که مالکان آنها از آنها اعراض کرده‌اند تا اندازه‌ای می‌تواند رافع این مشکلات باشد، اما به شرطی که این اعراض، شرعاً و قانوناً موجب خروج مال از مالکیت مالک باشد و مجوزی مشروع برای سلب مالکیت به حساب آید؛ زیرا در غیر این صورت، تصرف در مال اعراضی، تصرف در مال غیر است و بدون اذن او حرام و غیر مشروع و غیر قانونی و جرم است.

فرضیه‌ها

۱. اعراض، مطلقاً مزیل ملک و مسقط حق است و مانند بیع یا هبه یا بعضی عقود دیگر باعث قطع ارتباط مالک با ملک خود می‌گردد.
۲. اعراض، مطلقاً باعث خروج ملک از مالکیت مالک نمی‌شود و در هر صورت، تصرف دیگران در آن نیازمند اذن مالک خواهد بود.
۳. اعراض در اموال بخصوصی یا در شرایط خاصی باعث سلب مالکیت می‌شود و در غیر آن موارد، حتی پس از اعراض هم در ملکیت مالک اولیه باقی است.

پیشینه تحقیق

اعراض در لغت به معنای روی گردانیدن (معین، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۰۴)، ولی در اصطلاح فقهی به معنای روی گردانیدن از چیزی است که در تسلط آدمی است (مصطفوی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۰). معادل انگلیسی آن هم abandonment می‌باشد که واژه velirquishments نیز گاهی به همین معنا بکار می‌رود ("Encyclopedia Britanica Q. V. "abandonment").

بحث از اعراض، از قدیم الایام در آثار فقهی مطرح بوده است (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۹۵؛ حر عاملی ۱۴۱۴ق، ج ۲۵، ص ۴۵۵؛ علامه حلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۵۶؛ حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۳۴۶) و حتی این بحث پیش از اسلام نیز مطرح بوده است (مؤسسه چوستینان، ۱۹۴۶م، ص ۷۱). اما در حد یک حکم جزئی و در ابوابی از فقه بطور متفرقه. فی المثل در «مکاسب محرمه» در مسأله أكل نثار نوعروسان (انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۳۵؛ بهوتی، ۱۴۰۲ق، ج ۴، ص ۱۹۷) و در بحث خمس در مسأله اموالی که با غواصی از آب خارج می‌شود و صاحبان آن اموال از آنها اعراض کرده‌اند (میرزای قمی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۲؛ بحر العلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۵) یا دورریز خاک زرگری در مبحث بیع (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۸۸؛ نجفی، ۱۹۱۸م، ج ۲۴، ص ۵۰-۴۹؛ بهوتی، ۱۴۰۲ق، ج ۴، ص ۱۹۷ و ۱۶۱؛ میرزای قمی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۲؛ بحر العلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۷؛ بطاشی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۵۸ و ۱۶۱؛ علامه حلی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۶۹) یا در مبحث حیوان گمشده در بحث لقطه یا موارد دیگر و در هر مورد حکم خاص خود را داشته است.

از متقدمین فقها و متأخرین به جز چند مورد معدود از فقهای معاصر هیچ منبعی نیست که حکمی کلی برای اعراض صادر کرده باشد که قابل تسری به همه انواع اعراض و صادق در همه ابواب باشد و با این وجود بعضی از بزرگان بر این قاعده ادعای اجماع کرده‌اند (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۹۵).

ظاهراً تنها اثر مستقلی که در این خصوص به رشته تحریر در آمده است، از یکی از محققین معاصر به نام «ایروانی» است که با عنوان «جمان السلك فی الاعراض عن الملك» در حاشیه چاپ‌های قدیم مکاسب محرمه شیخ به چاپ رسیده است، اما حتی

در این اثر نیز از اعراض به عنوان قاعده نام برده نشده است؛ نه در معروف‌ترین و قدیمی‌ترین اثر در خصوص قواعد فقهی؛ یعنی کتاب «القواعد و الفوائد شهید اول» و نه حتی در مفصل‌ترین کتاب در خصوص قواعد فقهی که اکثر قواعد فقهی مورد بحث را مسبوط قرار داده است؛ یعنی در قواعد الفقهیه «مرحوم آیه‌الله بجنوردی» این قاعده را از شمار قواعد نمی‌بینم، تنها در دو اثر از مؤلفین معاصر برای نخستین بار می‌توان نام اعراض را در شمار قواعد فقهی مشاهده کرد.

با این وجود در قوانین بعضی از کشورها از جمله «کامن لا» (Encyclopedia Intenational، ۱۹۷۱م، abandonment Q. v h) و «حقوق فرانسه» (Marite Student Encglopedia، ۱۹۷۰م، "abandonment" Q.v 1) و «اتریش» (ماده ۳۴۹ قانون مدنی اتریش) و «آلمان فدرال» (P.L Beck و ماده ۹۵۸ و همچنین P.: Baeck) و «مصر» (ماده ۸۷۱ قانون مدنی مصر و همچنین ماده ۹۵۹ و ۹۵۸) و «آمریکا» (۱۹۷۱م. The Encglopedia American) و «کانادای جنوبی» (مراجعه شود به ماده ۵۹۳ قانون مدنی کانادای جنوبی و نیز P.L Baeck) و «انگلستان» (Encyclo pedia Britanica، ۱۹۶۸م. "Q.V "abandonment" and "owener ship") با (Pollock- Maitand. 1952) و بسیاری از نظام‌های حقوقی دیگر (Marite. Priatve) با اعراض به عنوان یک قاعده برخورد شده و حکم کلی برای آن صادر شده است؛ گرچه در بعضی عامل ازاله ملک دانسته شده و در بعضی دیگر این اثر برای آن به رسمیت شناخته نشده یا شروط متفاوتی برای آن ذکر گردیده است، اما طرح آن به عنوان یک عنوان مستقل حقوقی و حکمی کلی و قاعده‌گونه برای آن دادن، چیزی است که در حقوق موضوعه ایران و حتی در آثار فقهی کهن^۱ ما سابقه ندارد و شاید علت آن که نویسنده معاصر آقای «محقق داماد»، بر خلاف این سیره مستمر فقهی آن را به عنوان یک قاعده مطرح کرده‌اند، تحت تأثیر این قوانین بوده است و شاید هم حق با ایشان باشد؛ زیرا با توجه به ابتلای فراوان جامعه به این مسأله و کثرت اموال رهاشده، نیازمندی نظام حقوقی به قانونی عام در خصوص اعراض، غیر قابل انکار است و حتی در صورتی که در فقه به عنوان قاعده‌ای پذیرفته نشده باشد، نظام حقوقی نمی‌تواند

نسبت به این مسأله بی تفاوت بماند و باید با وضع قانونی عام در این خصوص جامعه و مجریان را از ابهام و بلا تکلیفی خارج کند.

روش تحقیق

روش این تحقیق، کتابخانه‌ای و با روشی مرکب از روش پدیده‌شناسانه و تطبیقی است^۲ و این پدیده فقهی و حقوقی به سبک دیگر مباحث فقهی و حقوقی، با اتکا به منابع این دو علم؛ یعنی ادله عقلی و روش‌های عقلایی و نقد و بررسی و مقایسه و تطبیق آنها با همدیگر و نیز با متون معتبر دینی چون کتاب و سنت و قوانین موضوعه مورد مطالعه قرار گرفته است و همچنانکه در آثار دیگر مربوط به قواعد فقهی مرسوم است، پس از بیان مبانی و ادله موافقان و مخالفان، تنبیهات و نکات مورد نیاز در تطبیق این قاعده بر مصادیق آن و نحوه کاربرد آن در صحنه عمل مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما با این وجود در ضمن مباحث فقهی از شیوه برون‌دینی و کارکردگرایانه که در مباحث حقوقی؛ بخصوص در حقوق اساسی مرسوم است نیز کمک گرفته می‌شود و همچنانکه امام راحل، خمینی کبیر^۱ فرمودند و اقتضای عقل و وجدان و تجربه تاریخ فقه نیز مؤید آن است، زمان و مکان (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲۱، ص ۹۸) و تجربه عملی و نتایج و راهگشایی و کارکرد نظریات هم در تقویت یا تضعیف آنها مورد توجه قرار می‌گیرد.

تحریر محل نزاع

اکثر فقها، بدون تعریف خاصی از اعراض، به بیان احکام آن پرداخته (شهید اول، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۶۶ و ج ۲، ص ۱۹؛ خوئی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷؛ بحر العلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۵) بعضی با تفکیک میان اعراض با ترک یا اطلاق، میان این دو مفهوم، فرق گذاشته و ترک یا اطلاق را تنها در صورتی مزیل دانسته‌اند که به نیت اعراض و سلب ملکیت از خود انجام شده باشد (محقق داماد، ۱۳۸۰، ص ۲۷۰؛ امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴۲ و ۲۲۳؛ گلپایگانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۸۸؛ روحانی، ۱۴۱۴ق، ص ۹۴).

«محقق ایروانی»، به عنوان اولین مؤلف اثر مستقل در قاعده اعراض نیز محل نزاع را

در ترکی می‌داند که به نیت اعراض و خروج از ملکیت صورت گرفته باشد (فاضل لنکرانی، ۲۰۰۸م، ص ۵).

در بعضی از قوانین موضوعه ایران، حکم ترک و اعراض یکی به حساب آمده (قانون آب و نحوه ملی‌شدن آن، مصوب ۱۳۴۷/۴/۲۷) و در بعضی دیگر، احراز اعراض در دادگاه، شرط تحقق آثار آن، از جمله سلب ملکیت دانسته شده است (آیین‌نامه اجرایی مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص مشکل اراضی بایر مصوب ۱۳۶۱/۱۲/۱، ماده ۱ و ماده ۲ قانون نحوه اجرایی اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۳/۵/۱۷) و اثبات آن نیز به عهده مدعی آن گذاشته شده (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ص ۳۸۵-۳۸۳) و در صورت عدم دلیل، مطابق اصل استصحاب، به بقای مالکیت حکم داده شده است (نظریه شماره ۷/۳۳۵۵، مورخ ۱۳۶۱/۹/۶ دیوان عالی کشور).

عمده مشکل اعراض در زمانی است که مالی متروک واقع شده و معلوم نیست مالک آن به چه قصدی آن را ترک کرده آیا از مالکیت آن چشم‌پوشی کرده یا به دلیل ناتوانی از تصدی اموال آن و پرداخت هزینه‌هایش رهاش کرده یا به دلیل دیگر و به مالک هم دسترسی نیست تا از او پرسیده شود و در چنین مواردی است که سؤال جدی و کاربردی می‌شود و برای قاضی یا کسانی که قصد تصرف در آن مال را دارند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا در چنین وضعیتی، ترک می‌تواند از مصادیق اعراض به حساب آید و باعث خروج از مالکیت شده یا همچنان ملکیت باقی است و اذن یا اجازه مالک لازم است؟

بنابراین، محل نزاع، (ترک با قصد اعراض) مورد ابتلا نیست و مورد ابتلا (ترک بدون قصد اعراض) خارج از محل نزاع است. فقه حکومتی باید برای محل ابتلا چاره‌اندیشی کند و از صرف وقت در مباحثات غیر کاربردی پرهیزد تا بتواند توانمندی حکومت فقهی و فقه حکومتی را در تحقق اهداف والای ادیان به اثبات برساند.

در روایات، واژه اعراض بکار نرفته و آن چه که از روایات بر می‌آید، آن است که اگر چیزی سبب خروج مال از مالکیت مالک باشد، آن چیز ترک است (حر عاملی،

۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۳۲۸ و ج ۱۷، ص ۳۶۴) و مطابق روایات، تفاوتی میان انواع ترک نیست و شاید به همین دلیل است که بعضی از فقها میان انواع اعراض تفاوتی نگذاشته و هر دو را دارای یک حکم دانسته‌اند (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۳۲).

بنابراین، اگر محل نزاع ترک است، در صورت قائل بودن به مزیت اعراض باید ترک را مزیل بدانیم و مطرح کردن اعراض با قید نیت خروج، مدرک و مستندی ندارد و لذا همچنانکه بیان شد، نزاع از اساس منتفی است و عدم مزیت مسلم است؛ زیرا تصرف در مالی که مالک دارد، مصداق غصب و تصرف عدوانی است، اما اگر مانند دیگر فقها میان ترک و اعراض تفاوت قائل شویم و ترک را در حکم اعراض و داخل در محل نزاع ندانیم، به نظر واحدی دست نمی‌یابیم و کمتر فقهی را می‌یابیم که اعراض را سبب و مجوز سلب مالکیت معروض بدانند.

بیان نظرات

در میان فقهای شیعه سه نظر عمده را درباره اعراض می‌توان مشاهده کرد که بعضی بطور صریح و بعضی بطور موردی و در مباحث مختلف فقهی و در خصوص ابواب خاصی چون «لقطه» یا «بذر اعراض شده» در مزارعه یا کشتی مغروق و مانند آن بطور ضمنی مطرح شده و شاید با تطبیق آنها بر هم دیگر بتوان اعراض را به عنوان قاعده مطرح کرد و دیدگاه این بزرگان را در کلیت این قاعده از آنها استخراج نمود.

بعضیها چون «طوسی» (بحر العلوم، ج ۲، ص ۷۵)، «یزدی» (یزدی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۵)، «میرزای قمی» (میرزای قمی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۰-۱۹)، «امام خمینی» (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲ و ۱۴۲)، «خوئی» (خوئی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۷۱)؛ همو، ۱۴۰۸ق، ص ۳۸۰؛ همو، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۷۴ و ۳۳۲)، «گلپایگانی» (گلپایگانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۱۵؛ همو، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۱۴ و ۲۸۸)، «حلی» (حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۳۶۶-۳۴۷)، «ابن ابی جمهور» (ابن ابی جمهور، ۱۴۱۰ق، ص ۴۸) و «شهید اول» (شهید اول، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۰۰ و ج ۳، ص ۶۷) اعراض را مطلقاً مزیل ملک دانسته و «صاحب کفایه» این نظر را به اکثر نسبت می‌دهند (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۷۵).

در حقوق «انگلستان»، میان اموال محسوس و غیر محسوس تفاوت گذاشته شده است. مقصود از اموال محسوس اموالی چون کشتی و اتومبیل و وسایل شخصی است و اموال غیر محسوس چون سهام بانک، امتیازات ثبتی، اختراعات و اعتبارات است که در هر دو مورد مزیت اعراض نسبت به ملک پذیرفته شده است^۳ (محقق داماد، ۱۳۸۰، ص ۲۸۲). گروهی دیگر از قبیل «محسن حکیم» (حکیم، ۱۳۹۱ق، ج ۱۳، ص ۱۳۳)، «سیستانی» (سیستانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲۷۰)، «محمد روحانی» (روحانی، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۵۵؛ همو، ۱۴۱۴ق(الف)، ص ۹۴ و همو، ۱۴۱۴ق(ب)، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۲۱۴)، «آشتیانی» (آشتیانی، ۱۳۰۴ق، ص ۳۵۷) مطلقاً اعراض را غیر مزیل دانسته‌اند. «شهید ثانی» این نظر را به اکثر نسبت می‌دهند (میرزای قمی، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۲۴-۱۹؛ بحرالعلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۵؛ حلی، ج ۱، ص ۴۹۹)، همگی به نقل از «شهید ثانی» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۲۰).

در این میان، گروه سومی نیز وجود دارد که اعراض را تنها در اموال حقیر و کم‌ارزش مزیل دانسته و در سایر اموال مزیت آن را نپذیرفته‌اند (شهید اول، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۰۰؛ علامه حلی، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۶؛ طباطبایی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۵۵۲) از این دسته‌اند.

نظر چهارم را می‌توان در حقوق مدنی مصر مشاهده کرد که در آنجا اعراض در اموال غیر منقول؛ غیر مزیل و در اموال منقول، مزیل ملک به حساب آمده است (محقق داماد، ۱۳۸۰، ص ۲۷۹). زوال ملکیت در اموال غیر منقول نیز در کلام بعضی فقیهان مورد تأیید قرار گرفته است (سمرقندی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۲۲-۳۲۱).

در نظام حقوقی ایران مزیل بودن اعراض نسبت به ملک توسط اعراض مورد قبول قرار گرفته و تصریح شده است که هر جا اعراض مالکی از مالش محرز شده باشد و برای دادگاه ثابت شود که مالک از ملک خود اعراض کرده، آن ملک به دولت منتقل شده و در شمار اموال عمومی در می‌آید. به عنوان مثال، ماده ۴ قانون نحوه واگذاری و احیای اراضی در حکومت جمهوری اسلامی آمده است: «عدم بهره‌برداری متوالی از اراضی دایر به مدت سه سال، بدون عذر موجه در حکم

اعراض بوده و آن قسمت از اراضی که معطل مانده باشد، احکام راجع به اراضی بایر را خواهد داشت».

این ماده قانونی مطابق نظر گروه اول از فقها بود و مبتنی بر آن است که اعراض موجب زوال مالکیت مالک اول باشد، اما در این ماده عدم بهره‌برداری در حکم اعراض به حساب آمده و به همین سبب تصور شده که زمین از مالکیت مالک درآمده و به اموال عمومی منتقل شود.

در ماده ۴۲ قانون نحوه ملی‌شدن آن نیز بدون تفکیک میان اعراض ترک آمده است: «... در صورت عدم استفاده و یا اعراض و انصراف در بهره‌برداری به مدت سه سال متوالی، با توجه به اخطار کتبی وزارت آب و برق به مالک یا مالکین، چنانچه در مدت سه ماه از تاریخ اخطار اقدامی به عمل نیاورد، اینگونه مجاری، متعلق به دولت خواهد بود».

در این ماده نیز عدم بهره‌برداری موجب بطلان مالکیت مالک و انتقال آن به دولت به حساب آمده است. قانون مدنی ایران (ماده ۱۷۸) نیز مالی را که در دریا غرق شده و مالک از آن اعراض کرده برای یابنده قابل تملک دانسته است و این نیز مؤید نظر اول؛ یعنی مزیت مالکیت مُعرض می‌باشد. اما با وجود تصور و تصریح بعضی از بزرگان - که این ماده اختصاص به غواصی ندارد - تعمیم این قاعده به موارد دیگر به آسانی امکان‌پذیر نیست.

قانون اساسی ایران نیز با اینکه مالکیت خصوصی را محترم شمرده و غیر قابل تعرض می‌داند (اصل ۴۷)، در عین حال، اموال رهاشده را در شمار اموال عمومی به حساب می‌آورد و در اختیار حکومت اسلامی قرار می‌دهد (اصل ۴۵) و این خود مؤیدی دیگر بر پذیرش نظریه مزیت ملک توسط اعراض در حقوق ایران می‌باشد؛ هر چند در این اصل نیز اموال متروکه و اموال اعراضی یکسان تصور شده و حکم اموال اعراضی برای اموال متروکه صادر گردیده است.

ماده ۱۴۹ اصلاح شده، قانون ثبت نیز می‌تواند یک نمونه دیگر از موارد پذیرش ضمنی قاعده اعراض در حقوق موضوعه ایران باشد؛ زیرا در این قانون در موردی که

ملک فروخته شده اضافه مساحت دارد و خریدار بهای اضافی را به صندوق ثبت ایداع کرده، ولی فروشنده بیش از ده سال آن را نمی‌گیرد، به خریدار حق داده شده که وجه ایداع شده را بردارد.

نکته دیگر در اینگونه قوانین این است که عدم بهره‌برداری از مال به حکم قانون، اعراض به حساب آمده و احکام اعراض بر آن مترتب شده است و به اصطلاح، پدیده‌ای به نام اعراض قانونی در کنار اعراض واقعی مورد نظر قرار گرفته است و لذا حتی اگر مالک با صدای بلند بگوید من اعراض نکرده‌ام، باز هم مال از سلطه او خارج خواهد شد و در اختیار دولت قرار خواهد گرفت و بر این اساس، این مواد نسبت به نظر اول عام‌ترند و ترک بلاوجه را هم اعراض به حساب آورده و مشمول حکم اعراض قرار داده است.

دلایل گروه اول

گروه اول که اعراض را باعث زوال مالکیت می‌شناسند، دلایل زیر را برای این اعتقاد خود ارائه می‌دهند.

روایات

روایاتی وجود دارد که به روایات باب لقطه شهرت دارند و در آنها با وجود اندکی تفاوت، مطالبی به این مضمون آمده است که هر کس در بیابان، مال یا حیوانی را پیدا کند که صاحبش آن را رها کرده می‌تواند آن را برداشته و با حفظ آن و پرداخت مخارج حفظ و نگهداریش، آن را تملک کرده و از آن خود کند (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۳۶۴-۳۶۵ و ج ۱، ص ۴۸۵). از جمله این روایات، روایتی از عبدالله بن سنان است که از امام صادق ۷ روایت می‌کند که امام ۷ فرمودند: «من اصاب مالاً او بعیراً ض فی فلاة من الأرض قد کلت و قامت و سیبها صاحبها ממالم یتبعها فأخذها غیره فاقام علیها و أنفق حتی احيها من الکلال و من الموت فهی له و لاسبیل له علیها و انما هی مثل الشئ المباح» (همان، ج ۱۷، ص ۳۶۴)؛ هرکس در بیابانی با مال یا شتری مواجه شود که درمانده و ناتوان شده است و صاحبش آن را

رها کرده و سراغش را نمی‌گیرد، اگر این مال یا شتر را فرد دیگری بر دارد و آن را احیا کند و برای آن هزینه کند تا درماندگی و مرگ برهاند و احیایش کند، آن (مال یا شتر) از آن او می‌شود و مالک حق ندارد آن را از او بگیرد و آن (مال یا شتر) مانند یک مال مباح است.

نحوه استدلال به اینگونه روایات، تعلیق حکم جواز تملک به رهاکردن صاحب آن است و لذا از آن می‌توان تعلیل را فهمید و با قیاس منصوص العلة آن را تعمیم داد و گفت هرگاه مالک، مال خود را رها کند و دیگری آن را بیابد، برای یابنده قابل تملک است. همین مسأله در مورد اموالی که غواص از دریا خارج می‌کند نیز در روایات مطرح شده است (همان، ص ۳۶۲). گرچه علت جواز تملک در آنها را بعضی از فقها یأس صاحبان و بعضی اعراض آنها دانسته‌اند (میرزای قمی، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۲۴؛ علامه حلی، ۱۳۳۳ق، ج ۲، ص ۵۵۰؛ بحر العلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۷؛ آشتیانی، ۱۳۰۴ق، ص ۲۵۷؛ شهید اول، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۸۵؛ حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۳۴۶-۳۴۷).

روایات دیگری نیز به این مضمون وجود دارد (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۳۶۲). اگرچه سند بعضی از آنها ضعیف است، اما بعضی از آنها هم مانند آنچه در سطور پیشین ذکر شد (همان، ص ۳۶۴) دارای سندهای صحیح هستند و با ترکیب و ملاحظه دقیق آنها ضعف سند بعضی با بعض دیگر جبران شده و می‌توان از آنها یک قاعده کلی استنباط کرد که در همه موارد قابل استفاده باشد.

نقد این دلیل

در نقد این استدلال می‌توان گفت این احادیث ربطی به بحث ندارد و حکمی تبعیدی در خصوص لقطه با موارد خاص دیگر چون غواص و مانند آن است و تعمیم آن به سایر موارد به نحوی که بتوان از آن قاعده‌ای کلی استخراج کرد که به همه موارد قابل تسری می‌باشد - بخصوص در اموال غیر منقول - بسیار دشوار است و چون در روایت به علت حکم، تنصیف و تصریح نشده است، قیاس، مستنبط العلة خواهد بود

که در فقه شیعه مردود است (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۷، ص ۴۸ و ج ۲، ص ۲۳۴؛ مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۹۲).

علت تفاوت مسأله در اموال غیر منقول این است که اموال غیر منقول قابل انتقال به جای دیگر نیستند و نمی‌توان ترک آنها را اعراض دانست و اصل، عدم اعراض است، بخلاف اموال منقول که نقل آنها امکان‌پذیر است و عدم نقل می‌تواند مستند به اعراض باشد. در پاسخ این نقد و دفاع از نظریه «ابن ادریس» می‌توان گفت این قیاس نیست، بلکه آنچه در اینگونه روایات آمده جنبه مثال دارد و چون اعراض غالباً در حالت لقطه تحقق می‌یابد و از مثال‌های مشهور آن است، این مثال‌ها بیان شده؛ مضاف بر اینکه اجماع و اخبار متواتری نیز در این موضوع بدست آمده است (بحرالعلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۷). لیکن همچنان که بر اهل فن پوشیده نیست، اجماع ادعایی، اجماع منقول است و «برای منقول الیهم حجت نیست» (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۷۹) و اخبار متواتر در این خصوص هم بدست ما نرسیده (آشتیانی، ۱۳۰۴ق، ص ۳۵۷) و مثال بودن موارد ذکر شده نیز ادعایی است که اثبات نشده و به اصطلاح، «هذا اول الکلام» و چیزی جز مصادره به مطلوب نیست. بنابراین، نقد وارده به قوت خود باقی است و لذا دلیل ارائه‌شده نمی‌تواند ثابت‌کننده مدعا باشد.

سیره عقلاییه

دلیل دوم طرفداران مزیت اعراض، تحقق سیره عقلاییه در تملک اموال مُعْرَضٌ عنه و انجام معامله بر روی آنها همانند اموال دیگر و اینکه عقلاً با یابنده و متصرف در مال اعراضی مانند مالک معامله و برخورد می‌کنند (میرزای قمی، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۲۰؛ بحر العلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۷-۷۵) تا حدی که بعضی از ادعای سیره عقلاییه فراتر رفته و ادعای اجماع بر این مسأله را کرده‌اند (میرزای قمی، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۲۴).

نقد این دلیل

در نقد این استدلال نیز می‌توان گفت تحقق سیره عقلاییه در این امر مسلم نیست و مخالفت بسیاری از فقها با این حکم (بحر العلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۸-۷۶؛ طباطبایی،

۴۰۲ق، ج ۲، ص ۴۱۳؛ شهید اول، ۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۰۰؛ خویی، ۱۳۶۵، ص ۴۵۷؛ حلی، ۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۵۶) خود مؤیدی بر عدم تحقق این سیره است و اگر سیره مُحَقَّق باشد، در حد جواز انتفاع غیر است، نه تملک و با عدم تحقق سیره، مقدمه اول سیره، محقق نشده و لذا این دلیل قابل استناد نمی‌باشد.

قاعده تسلیط

قاعده تسلیط که خود یکی از قواعد فقهی است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۴۲ به بعد؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۱۷ به بعد؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۳۶) نیز برای تأیید مزیت ملک توسط اعراض، مورد استناد قرار گرفته و گفته شده است، اگر هر فرد بر مال خود مسلط است و هر تصمیمی برای آن می‌تواند بگیرد، چرا حق اعراض از آن را نداشته باشد و حق نداشته باشد که با این کار آن را از ملک خود خارج سازد؟

نقد این دلیل

این دلیل توسط بسیاری از فقها برای اثبات زوال مالکیت در اثر اعراض مورد استناد قرار گرفته (یزدی، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۹۵؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۰؛ خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۵۲؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۷۰)، ولی در عین حال، تعدادی از فقها کاربرد این دلیل را برای این منظور صحیح ندانسته (روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۰۲، همو، ۱۴۱۴ق، ص ۹۴ به بعد؛ خویی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۲، سبحانی، ۱۳۹۸ق، ص ۹۸؛ اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۱۱۸) و آن را مورد انتقاد قرار داده‌اند و گفته‌اند قاعده تسلیط دلالت بر تسلط فرد بر مال خودش را دارد، نه دلالت بر تسلط او بر سلطنتش. سلطنت بر سلطنت را باید از همان طریقی که اثبات شده زایل کرد و اگر با خود سلطنت، سلطنت را زایل کنیم، تقدم شیء بر نفس خود لازم آمده و دور باطل است و این دلیل تنها می‌تواند دلالت بر ثبوت حکم کند. در صورت وجود موضوع (مال) داشته باشد و نظری به بقا و یا ارتفاع موضوع ندارد و لذا صورتی که با خروج مال از ملکیت مالک سلطه و سلطنت سالبه به انتفای موضوع شود، موضوع این دلیل نیست و از این رو،

قاعده سلطنت، دلالتی بر سلطنت بر خود سلطنت ندارد، نه بر اثباتش و نه بر زوالش و فقط سلطنت بر مال با آن ثابت می‌شود (خویی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۱؛ روحانی، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۵۵؛ همو، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۷۰).

بعضی در رد این انتقاد و دفاع از این دلیل گفته‌اند، اگر این قاعده تسلط بر مال را ثابت می‌کند، به طریق اولی سلطه بر سلطنت را هم ثابت می‌کند، ولی این قیاس، قیاس نادرستی است؛ زیرا اولویتی وجود ندارد و سلطه بر مال ضعیف‌تر از سلطه بر سلطنت است (روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۷۰؛ سبحانی، ۱۳۹۸ق، ص ۹۶). بعضی نیز در دفاع از آن، آن را با سلطه معاهد در بیع و هبه در سلب تسلط خود و انتقال آن به متعاقد قیاس کرده‌اند و گفته‌اند: «همچنانکه با بیع و هبه می‌توان سلطه بر سلطه را زایل کرد و در اینجا نیز می‌توان» (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۵۲).

در حالی که این اشکال نیز وارد نیست؛ زیرا اولاً: قیاس در فقه شیعه جایز نیست و ثانیاً: خارج از محل نزاع است و محل بحث در موردی است که تنها دلیل همین قاعده، تسلیط باشد و منتقد اشاره‌ای به زمانی که دلیل خاصی چون ادله صحت بیع و هبه وجود داشته باشد، ندارد و بحث بر جواز یا عدم جواز استدلال به قاعده تسلیط بر اثبات مزیت اعراض است.

بعضی هم در دفاع از کاربرد قاعده تسلیط در اثبات مزیت اعراض گفته‌اند، تسلیط می‌تواند به موضوع خود تعمیم دهد و سلطه را به انواع مختلف آن سرایت دهد و این به معنای عدم اختصاص سلطه به شکل خاص است و اینگونه تعمیم می‌تواند انتفای موضوع تسلط را هم شامل شود که می‌توان از آن سلب سلطنت را انتزاع کرد (همان). گویی مالک می‌گوید اگر من بر مالم مسلطم و می‌توانم هر گونه تصرفی در آن بکنم، می‌خواهم تسلط خودم را به این صورت اعمال کنم که خودم را از حق تسلط بر آن محروم کرده و از این حقم بگذرم و این دیگر نیازی به دلیل جداگانه‌ای غیر از قاعده تسلیط ندارد؛ زیرا تسلیط به معنای حق هر گونه تصرف مشروع می‌باشد از جمله تسلط بر اسقاط حق تصرف و مشمول خود قاعده تسلیط است (همان) و لذا تقدم چیزی بر نفس خودش؛ یعنی دور لازم نمی‌آید.

این دفاع نیز تام بنظر نمی‌آید؛ زیرا این نیز خارج از محل نزاع است و اشاره به زمانی دارد که ما می‌دانیم مُعْرِض به این منظور اعراض کرده است؛ در حالی که غالب مشکل در زمانی است که اعراض، صراحت در این معنا ندارد و مالک انگیزه و قصد خود از اعراض را تبیین نکرده است و الا در صورت صراحتِ مُعْرِض به قصد خود در اخراج مال از مالکیت خود، بحثی نیست و همین صراحت براساس اصل حاکمیت اراده خود می‌تواند دلیل ازاله ملک قرار گیرد؛ مضاف بر اینکه گویی دفاع‌کننده در صدد اثبات جواز تکلیفی اعراض است و اینکه آیا این حق برای او وجود دارد یا خیر و تحقق چنین اعراضی استفاده چنین مطلبی از اعراضِ مُعْرِض را مفروغ عنه تصور فرموده‌اند، حال آن که این اول کلام است و محل نزاع در این است که آیا اعراض مالک به معنای قصد ازاله ملک از مالکیت اوست یا خیر؟ و این یک حکم وضعی است؛ در حالی که مدلول قاعده تسلط یک حکم تکلیفی است و عبارت است از جواز هرگونه تصرف مالک در مالش و دلالت ادله قاعده تسلط بر محل نزاع که بحث ازاله مالکیت و حکمی وضعی است، بسیار بعید بنظر می‌رسد و اصرار بر استناد به قاعده تسلط برای مزیت اعراض، خروج از محل نزاع خواهد بود.

کارآمدی نظر اول

نظر اول گرچه به لحاظ موازین فقه مصطلح به دلایل زیر چندان قابل توجیه نباشد، اما با نگاهی کارکردگرایانه می‌تواند قابل دفاع و به مراتب از سایر نظرها به حال جامعه مفیدتر و مشکل‌گشا تر باشد؛ زیرا اموال متروکه -همچنانکه در سطور پیشین اشاره شد- در مواردی برای جامعه مشکل‌آفرین بوده و گره‌های ناگشودنی ایجاد می‌کنند و سلب تسلط مالک از آنها می‌تواند کمک شایانی به رفع مشکل و بلکه باعث رفع مشکلات دیگر و افزایش قدرت عمومی و مالکیت دولتی در جهت رفع مشکلات جامعه باشد و همین کارآمدی بالا می‌تواند در کنار سایر ادله فقهی بنشیند و ضعف ادله را به قوت بکشانند؛ چون ادله‌ای که در فقه مصطلح بکار می‌روند، ناظر به حقوق خصوصی و به

تناسب موارد ابتلا و موضوعات مورد سؤال مردم بوده است و انعطافی به فقه حکومتی و وظایف خطیر حاکم اسلامی ندارد و اگر از زاویه حقوق عمومی به موضوع نگریسته شود، نگرش به مسأله دگرگون می‌شود، زیرا وظایف حاکم اسلامی که در شرایط صدور آن احادیث تحقق آن بسیار بعید می‌نموده و در ذهن سؤال‌کننده نبوده و معصومین : نیز با این پیش‌فرض به پرسش‌ها جواب می‌داده‌اند و لذا ائمه در اینگونه احادیث، در خصوص اعراض، در شرایطی که حکومت به معنای واقعی اسلامی باشد، به اصطلاح اصولیون، در مقام بیان نبوده‌اند و در این حیطة قابلیت استناد ندارند و باید به ادله دیگر تمسک کرد و حفظ مصالح عمومی که در همه نظام‌های حقوقی بر مصالح فردی و حقوق خصوصی ترجیح دارد، اقتضا دارد که اموال اعراضی که موجب ایجاد بحران برای جامعه است، در اختیار دولت قرار گیرد تا بتواند برای آنها چاره‌جویی کند و اگر در این میان انجام وظایف حاکم و مصالح عمومی با حقوق خصوصی و مالکیت فردی در تقابل و تضاد قرار گرفت، می‌توان به اولویت حقوق عمومی و سلب مالکیت خصوصی به نفع مالکیت عمومی رأی داد و این مطلب با ادله فقهی در فقه سنتی و مصطلح هم تقابلی نمی‌یابد و با دقت بیشتر در آیات قرآنی و احادیث معتبر و کل معارف و بینش اسلامی که فقه به معنای اعم و فقه اکبر (توانا، بی‌تا، ص ۱۰۰) نامیده می‌شود نیز قابل اثبات است و بلکه مخالفت با آن، مخالفت با هدف دین و مانع حاکمیت عدالت و احقاق حق است؛ زیرا در آیات و روایات بسیاری احقاق حق و اقامه عدل از اهداف دین و وظایف پیامبر(نساء: ۴)؛ ۵۸؛ ۴ نحل(۱۶)؛ ۹۰) به حساب آمده و خلاف منطق و عقل و وجدان و مخالف اصول دین و عقاید بنیادی اسلام است که برای اثبات یا رد یک حکم جزئی هدف دین و حکومت دینی به فراموشی سپرده شده، مورد تردید قرار گیرد و نمی‌توان ادله فقهی را بگونه‌ای تفسیر کرد که برای تحقق هدف دین و روح شریعت ایجاد مانع کند؛ زیرا نقض غرض و مصداق صدّ عن سبیل الله (اعراف: ۷)؛ ۴۵، توبه(۹)؛ ۳۴) خواهد بود. ادله زیادی را می‌توان در کتاب و سنت نشان داد که ولایت الهیه و نبویه (مائده(۵)؛ ۱۲۰؛ ۱۱۱)؛ ۱۱۱) را که حکومت اسلامی فقیه جامع الشرائط در عصر غیبت وارث آن است، بر سایر ولایت‌ها

و سلطه‌های شرعی اولویت و تقدم و ترجیح دارد و اینکه ولایت انسانها نسبت به ولایت الهیه، استخلافی و نیایی و بالعرض می‌باشد (حدید(۵۷): ۷) و این ادله از باب حکومت می‌توانند ادله مالکیت خصوصی و قاعده تسلیط را در صورت تعارض با هدف دین و ولایت الهیه از حجیت ساقط کنند (محقق داماد، ۱۳۶۱، ص ۱۴) و اینجاست که می‌توانیم بر قوانین موضوعه ایران که نظریه اول را ترجیح داده‌اند و به ضعف ادله توجه نکرده‌اند، صحه بگذاریم و کارآمدی بالا و همسویی آن با اهداف و مقاصد دین و شریعت را از نقاط قوت آن به حساب آوریم؛ هر چند زیاده‌روی در گسترش اختیارات حکومت می‌تواند امنیت مالی جامعه و آرامش صاحبان مشاغل خصوصی و آزاد را مورد خدشه قرار دهد و در بلندمدت به تضعیف اقتصاد و سرخوردگی فعالان اقتصادی بخش خصوصی و در نتیجه عقب‌ماندگی و رکود اقتصادی جامعه بیانجامد و نیز می‌تواند بهانه‌ای بدست حاکمان ناصالح که نوعاً خود را از همه صالح‌تر و نماینده خدا می‌دانند، بدهد که اموال مردم را به ناحق از تصرف آنان خارج کنند و موجب بروز آفات و عوارض اقتصادی دولتی و حکومت‌های سوسیالیست گردند، اما با پذیرش اصل ولایت فقیه جامع الشرائط و انتخاب فقیه با ساز و کارهای دقیق و روشن، این آفت نیز قابل رفع خواهد گردید؛ زیرا در این شیوه از حکومت، مشروعیت و صحت تصمیمات کلی حکومت و پابندی آن به مصالح واقعی جامعه، پیش‌فرض و مفروضه‌اش است و تردید در آن، تردید در اسلامیت حکومت و خلاف فرض است.

دلایل گروه دوم

گروه دوم؛ یعنی کسانی که به عدم مزیت اعراض معتقدند نیز دلایلی را برای نظر خود مطرح می‌سازند.

فقدان دلیل

با توجه به اینکه عمده دلایل طرفداران، دلایلی بود که در سطور پیشین مطرح شد و همه آنها مورد انتقاد و رد مخالفان قرار گرفته و اعتبار خود را در نظرگاه مخالفین از

دست داده است و دلیل دیگری بر تأثیر اعراض در قطع علاقه ملک با مالک در دست نیست، لذا بعد از اعراض مال، همچنان در مالکیت مالک باقی می ماند؛ زیرا همچنانکه ایجاد مالکیت بدون سبب شرعی ممکن نیست، سلب مالکیت هم بدون سبب محقق نمی گردد (میرزای قمی، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۲۰؛ بحر العلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۵-۷۴).

استصحاب بقای مالکیت

دلیل دوم مخالفین مزبلیت اعراض، استصحاب است؛ بدین صورت که وقتی دلیلی تأییدشده بر رفع مالکیت موجود نباشد، پس از اعراض مالک، شک در بقای مالکیت بوجود می آید و این شک نمی تواند موجب نقض یقین ما به مالکیت پیشین او باشد (بحر العلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۸۰؛ میرزای قمی، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۲۲؛ یزدی، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۹۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۱۱۵).

این گروه، دلایل دیگری نیز در تأیید نظر خود اقامه می کنند از جمله آن که اگر اعراض باعث قطع ارتباط مُعْرَض با مالِ مُعْرَضٌ عنه می شود، چرا پس از رجوع از اعراض، دوباره به مالکیت او در می آید (خویی، ۱۳۶۵، ص ۴۰۹).

دلیل دیگر اینکه اگر اعراض باعث سلب مالکیت است، پس تکلیف مالِ مُعْرَضٌ عنه پس از اعراض و قبل از تملک یابنده چیست و آیا بلا مالک باقی می ماند؟ و چون مال بلا مالک در فقه اسلامی وجود ندارد و تالی فاسد است، مقدم مانند آن فاسد خواهد بود. از آنجا که شرح و نقد این دلایل از حوصله این مقاله بیرون است، در آثار دیگر مؤلف مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کارآمدی نظر دوم

این نظریه از آنجا که از تزلزل مالکیت در اثر اعراض پیش گیری می کند، موجب افزایش امنیت مالی جامعه و احترام به مالکیت خصوصی است که مورد تأکید شرع اطهر (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۷۳؛ بیهقی، ۱۳۴۴ق، ج ۶، ص ۱۰۰) و قانون اساسی جمهوری اسلامی است (اصل ۴۷)، اما در پاسخگویی به مواردی که بقای مالکیت مُعْرَضٌ بر مال اعراضی موجب بروز مشکلات و بحران هایی در جامعه و سلب امنیت و

آسایش عمومی است، پاسخگویی لازم را ندارد و می‌تواند موجب افزایش اموال رهاشده و بلا تکلیف و زمینه‌ساز سوء استفاده‌ها و آسیب‌های بسیاری در حیطه اجتماعی و شهری و محیط زیست و مانند آن باشد.

دلایل گروه سوم

دلیل گروه سوم که اعراض را تنها در اموال کم‌ارزش مُزیل ملک می‌دانستند، عدم تحقق قطعی سیره عقلائییه در بیش از این مقدار است (علامه حلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۵۶؛ بحر العلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۷؛ میرزای قمی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۴؛ گلپایگانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۱). هرچند بعضی این دلیل را نپذیرفته و گفته‌اند، اگر سیره عقلائییه در امور خطیره مُحَقَّق نباشد، در امور حقیره هم محقق نیست و تفاوتی میان این دو وجود ندارد (بحرالعلوم، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۷۹-۷۸). دلیل دیگر این گروه قیاس منصوص العلة بر حدیث ابوجعفر (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۳۶۲) است که علت جواز التقاط در اموال حقیره را به این دلیل مستدل کرده که اینگونه اموال «لیس لها طالب» و لذا اموال خطیره که متّصف به این وصف نیستند، نمی‌توانند مشمول این دلیل قرار گیرند.

کار آمدی نظر سوم

بنظر می‌رسد نظر گروه سوم نسبت به دو گروه اول، با توجه به ظواهر ادله فقهی، متعادل‌تر و مقبول‌تر باشد؛ زیرا اگر چه بر خروج ملک از مالکیت مالک به صرف اعراض، دلیل معتبری وجود ندارد، اما وجدان حکم می‌کند که اموال حقیره بعد از اعراض نمی‌تواند همچنان در مالکیت مالک باقی و غیر قابل تملک برای یابنده باشد؛ زیرا بسیار بعید است که مالک پس از اعراض از آنها دوباره به آنها بازگشت کند یا اگر کسی در آنها تصرف کرد، مورد اعتراض مالک قرار بگیرد و سیره عقلائییه قطعاً مؤید آن نیست که در اموال با ارزش، به محض اعراض مالک و بدون هیچ سبب شرعی دیگری به صرف اعراض، مال از مالکیت مالک خارج شده و به تصرف دیگران درآید و موارد زیادی در جامعه وجود داشته که مالکین؛ بخصوص در اموال غیر منقول، بعد از گذشت

سالها از اعراض، دوباره به سوی اموال خود، بازگشته و آنها را مطالبه کرده‌اند و حتی علیه کسانی که در آنها تصرف کرده و تخلیه نکرده‌اند، به اقامه دعوا پرداخته‌اند؛ مانند اتفاقاتی که پس از انقلاب اسلامی ایران و بعد از تصرف اموال اعراضی توسط دولت اتفاق افتاد.

این مسأله، زمانی پذیرفتنی‌تر می‌شود که توجه به اینکه اکثریت قریب به اتفاق مثال‌هایی که در آثار فقهی برای اعراض مطرح شده و اکثر کاربردهای قاعده اعراض، در امور کم اهمیت است که عرفاً و غالباً اعراض از آنها به معنای صرف نظر مالک از مالکیت خویش است و این مطلب گویای آن است که پیش‌فرض موافقین مزیت اعراض، اعراض در اینگونه امور بوده است و به عنوان یک مسأله ارتكازی و مسلم فیه به آن نگاه کرده‌اند و نظری به اموال مهم و با ارزش - که معمولاً مالکان به سادگی از آنها گذشت نمی‌کنند - چون زمین‌های مسکونی و زراعی و مستغلات تجاری نداشته‌اند و اینگونه اموال و اعراض از آنها مبتلا به سؤال‌کنندگان نبوده و ائمه هم به تبع ذهنیتی که سؤال‌کننده داشته و مطابق نیاز آنها پاسخ داده‌اند و اقتضای بلاغت و رعایت مقتضای حال نیز همین است، لذا نسبت به اموال با ارزش و اعراض‌های بحران‌آفرین در مقام بیان نبوده‌اند و رأی آنها قابل تسری به اینگونه امور نیست. بخصوص از آن جهت که تصرف در مال غیر، بدون علم قطعی به رضایت مالک، مصداق غصب است و نمی‌توان به راحتی به جواز آن حکم داد. اما با وجود اینکه نظر سوم، نسبت به نظرهای دیگر اصح و نزدیکتر به موازین فقهی موجود است، میزان پایین کارآمدی آن و اینکه نمی‌تواند پاسخگوی مشکلات و تبعات اموال اعراضی باشد و در مواردی که اعراض از اموال با اهمیت، مصالح مهمتری را در مخاطره قرار می‌دهد، هیچگونه راهگشایی ندارد، اینها و نحوه تعامل میان این قاعده و قاعده لاضرر برای حل اینگونه مشکلات، مباحثی است که مجال بیشتری برای تحقیق و جستجو را می‌طلبد و در مقالات دیگر این مؤلف مطرح گردیده است.

نتیجه گیری

نظر گروه اول از فقها که اعراض را سالب مالکیت می دانند، به دلیل راهبردی تر بودن و توانمندی بیشتر در تحقق حاکمیت مستضعفان که از مهمترین اهداف دین و حکومت دینی است، می تواند بر نظرهای دیگر ترجیح داده شود؛ زیرا مالکیت عمومی و حاکمیت دولت را تقویت می کند و زمینه سلطه ملاکین و افراد سودجو بر مستضعفان و محرومان را از بین می برد و لذا صلاحیت بیشتری دارد که مبنای قانونگذاری قرار گیرد و این، همان چیزی است که رسالت خطیر فقه حکومتی اقتضای آن را دارد و شاید همین کارآمدی بالای این نظر باعث شده است که قانونگذاران انقلاب اسلامی آن را مبنای قوانین قرار داده و حتی مال متروکه را نیز در حکم مال معرض عنه به حساب آورند؛ گرچه اینگونه فقاهت و استنباط احکام بر اساس اهداف احکام و ممکن است با اتهام قیاس مستنبط العلة مواجه شده یا به دلیل عدول از رأی اصح برای تأمین مصلحت اجتماع، نوعی استحسان و غیر مشروع تلقی شود، اما اولاً: میان اهداف دین که اهدافی واضح مسلم هستند و علت های مستنبطه که مورد اختلاف و سلیقه ای هستند، باید تفاوت قائل شد و ثانیاً: در صورت قبول این انتقاد و پافشاری بر مبنای مشهور فقها جای این پرسش باقی خواهد بود که جایگاه اهداف اصلی ادیان در فقه کجاست و اگر حکومت فقها و فقه حکومتی نتواند گامی در راستای این اهداف بردارد، چه زمانی و چگونه باید این اهداف به مورد اجرا گذاشته شود و آیا فقه هیچ وظیفه و تعهدی نسبت به این اهداف ندارد؟ و اگر در فقه، احکامی استنباط شود که جامعه را به سوی اهداف دین رهنمون نشود یا به سوی اهدافی خلاف اهداف ادیان سوق دهد، چه کسی باید پاسخگو باشد و اشکال کار را باید در کجا جستجو کرد؟

نظر اول با اسلامیت نظام حکومتی ملازمه تام دارد و مشروط به آن است؛ زیرا در صورت اسلامی نبودن نظام، ممکن است حاکمیت از مالکیت عمومی که این نظر موجب تقویت آن است، در جهت اهداف نامشروع و برخلاف حاکمیت مستضعفان استفاده کند و نقض غرض باشد و شاید به همین دلیل، بقا و اجرای کلیه احکام اسلام با وجود نظام اسلامی در جامعه ملازمه داشته باشند و بدون نظام اسلامی تحقق

هیچکدام از اهداف و احکام دینی میسر نباشد و شاید راز آن، جمله معروف امام راحل 1 نیز همین باشد که فرمودند حکومت فلسفه عملی تمامی فقه (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲۱، ص ۲۸۹) است.

یادداشت‌ها

۱. برای نمونه ر.ک: ابوالقاسم خوئی، کتاب الاجاره، ص ۴۵ که کلیت‌دادن به اعراض و تسری آن از بحث لقطه به سایر مباحث را نوعی قیاس بر شمرده است و به کسانی که کوشیده حکم اعراض را از باب خاص خود به ابواب دیگر هدایت کنند، انتقاد کرده است.
۲. برای آگاهی از روش‌های تحقیق در علوم دینی ر.ک:

Methods in Religious studies. Richard Martin Chicago. Ufc. 1989

Encyclopaedia of Religious ed. Eliade patt: 1 Slamic Stude and part: Religious 8 tudies.

۳. در حقوق فرانسه و اتریش و آلمان فدرال و آمریکا و کانادای جنوبی و بسیاری از نظام‌های حقوقی دیگر نیز ازاله رابطه ملکیت در صورت وقوع اعراض مورد تأیید قرار گرفته است ر.ک:

encyclopedia International Q.V./abandonment New York Grolier, 1971.

Merite Studen Encyclopedia 1970 Q.V./ Q.V./ abandonment and owenership.

و همچنین:

encyclopedia Britian, London:Encyclopedia BritanicaInc, 1968.

۴. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا».

۵. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

۶. «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ».

۷. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».

۸. «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

۹. «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الدَّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا».

۱۰. «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ».

منابع و مأخذ

1. آشتیانی، میرزا محمد حسن، کتاب القضاء، قم: دارالهجرة، ج ۲، ۱۳۰۴ق.
2. ابن ابی جمهور، محمد بن علی بن ابراهیم الاحصائی، الاقطاب الفقهية على مذهب الامامية، تحقیق: محمد الحسون، اشرف سید محمود المرعشی، قم: نشر مكتبة آية الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ق.
3. امام خمینی، سیدروح الله، تحرير الوسيلة، ج ۲، قم: دارالکتب العلمیة اسماعیلیان، بی تا.
4. -----، صحیفه نور، گردآوری: مرکز فرهنگي مدارك انقلاب اسلامی، ج ۲۱، تهران: سازمان انتشار و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
5. انصاری، مرتضی، کتاب النکاح، قم: مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
6. -----، فرائد الاصول، اعداد التحقيق، لجنة التحقيق لتراث الشيخ الاعظم، ج ۱، قم: مجتمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
7. ایروانی، باقر، القواعد الفقهية، قم: مؤسسة الفقه للطباعة و النشر، ۱۴۱۷ق.
8. بجنوردی، محمد حسن، القواعد الفقهية، تحقیق: مهدی المهریزی، قم: ناشر، الهادی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۹ق ۱۳۷۷ش.
9. بحر العلوم، سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقيه، شرح و تعليق، سید محمد تقی آل بحر العلوم، ج ۲، تهران: منشور مكتبة الصادق، ۱۳۰۴ق.
10. بحرانی، آل عصفور، يوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناظرة في احكام العترة الطاهرة، محقق: محمد تقی ایروانی و سید عبدالرزاق مقر، ج ۲۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
11. بطاشی، محمد بن شامس، غاية المأمول في علم الفروع و الاصول، ج ۷، عمان: مطبعة اللوان الحديثة، ۱۴۰۷ق.
12. بهوتی، منصور بن یونس، كشف القناع عن متن الاقناع، به كوشش شيخ هلال مصيلح، ج ۴، بیروت: بی تا، ۱۴۰۲ق.
13. بیهقی، ابوبکر، محمد بن حسن، السنن الكبرى، ج ۶، پاکستان: مطبعة مجلس، ۱۳۴۴ق.
14. توانا، سید موسی، الاجتهاد و مدى حاجاتنا اليه في هذا العصر، بی جا: دارالکتب الحديثة، بی تا.
15. تولایی، علی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، (مدخل اعراض)، تهران: مرکز دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۹.

16. جعفرى لنگرودى، محمدجعفر، آراء شورائى على ثبت و شرح آن، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۵.
17. حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، محقق: مؤسسه آل البيت : لاحياء التراث، ج ۱، ۲، ۱۷، ۱۸ و ۲۵، قم: ج ۲، ۱۴۱۴ق.
18. حکيم طباطبايى، سيد حسن، مستمسک العروة الوثقى، ج ۱۳، النجف الاشرف: مطبعة الادب، ۱۳۹۱ق.
19. حلى، ابى طالب محمد بن الحسن بن يوسف مطهر، ايضاح الفوائد فى شرح اشكالات القواعد، تعليق: سيدحسن الموسوى الکرمانى و شيخ على پناه الاشتهاردى، ج ۴، ۱۳۸۷ق.
20. حلى، ابى جعفر بن منصور بن احمد بن ادريس، السرائر، ج ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، ج ۲، ۱۴۱۰ق.
21. خمينى، سيد مصطفى، كتاب البيع، تحقيق و نشر: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، ج ۱، تهران: ۱۴۱۸ق.
22. خوئى، سيد ابوالقاسم، كتاب الاجارة الاول، (مستند العروة الوثقى كتاب الاجارة)، محاضرات آية الله خوئى، تأليف علامه الحجة الشيخ مرتضى البروجردى المطبعة العلميه، قم: ناشر: لطفى، ۱۳۶۵.
23. -----، كتاب النكاح الاول، قم: ناشر: لطفى، دارالهادى المطبعة العلميه، ۱۴۰۷ق.
24. -----، كتاب المضاربة (مبانى العروة الوثقى كتاب المضاربة)، تقرير مبحث آية الله سيد ابوالقاسم الخوئى، تأليف محمد تقى، قم: ۱۴۰۸ق.
25. -----، مصباح الفقاهة، (من تقارير بحث الاستاذ الاكبر، مؤلف: ميرزا محمد على التوحيدى التبريزى، ج ۲، نجف اشرف: بى نا، بى تا.
26. -----، منهاج الصالحين، ج ۲، قم: مدينة العلم آية الله خوئى، ج ۸، ۱۴۱۰ق.
27. روحانى، سيد محمد رضا، المرتقى الى الفقه الارقى، تقريراً لاجتات سيد محمد الحسينى الروحانى، مؤلف سيد عبدالصاحب الحكيم، ج ۱، تهران: دارالجللى، ۱۳۷۸ق.
28. -----، فقه الصادق، ج ۱۷ و ۱۰، قم: نشر مؤسسه دارالكتاب، ج ۳، ۱۴۱۲ق.
29. -----، المسائل المستحدثة، قم: دار الكتاب، ج ۴، ۱۴۱۴ق (الف).
30. -----، منهاج الصالحين، ج ۲، كويت: مكتبة الأفيين، ۱۴۱۴ق (ب).
31. سبحانى، محمد حسين، نخبة الازهار فى الاحكام الخيار (بحث آية الله العظمى شيخ الشريعة الاصفهانى)، قم: المطبعة العلميه، ۱۳۹۸ق.

32. سمرقندی، علاء الدین، **تحفة الفقهاء**، ج ۳، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج ۲، ۱۴۱۴ق.
33. سیستانی، سید علی الحسینی، **منهاج الصالحین**، مکتبة آية الله السيد على السيستاني، ج ۳، قم: مطبعة ستاره، ۱۴۱۶ق.
34. شهید اول، محمد مکی العاملی شمس الدین، **الدروس الشرعية في فقه الامامية**، ج ۲ و ۳، قم: تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
35. شهید ثانی (زین الدین الجبعی العاملی)، **الروضه البهية في شرح اللمعة الدمشقية** (شرح لمعه)، تحقیق باشراف السيد محمد الكلاتر، قم: ایران، انتشارات داوری، الطبعة الاولى، ۱۴۱۰ق.
36. طباطبائی، سید علی، **رياض المسائل**، قم: مؤسسه آل البيت، الحجريه، ۱۴۰۲ق.
37. علامه حلی، جمال الدین ابی منصور الحسن بن یوسف بن علی المطهر، **تذكرة الفقهاء**، ج ۲ و ۳، تبریز: المکتبة الرضویة، بی تا.
38. -----، **منتهی المطلب**، طبع قدیم، مقابله حسن پیش نماز، ج ۲، بی جا: ناشر حاج احمد تبریزی، ۱۳۳۳ق.
39. کرکی، علی بن الحسین، **رسائل کرکی**، تحقیق شیخ محمد الحسون، ج ۴، قم: مؤسسه السيد المرعشی، ۱۴۰۹ق.
40. گلپایگانی، سید محمد رضا، **هدایة العباد**، ج ۲، قم: ناشر دار القرآن الکریم، ۱۴۱۲ق.
41. -----، **کتاب القضاء**، به قلم سید علی الحسینی المیلانی، ج ۲، قم: ۱۴۱۰ق.
42. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة الاطهار**، ج ۲، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۳۶۲.
43. محقق داماد، مصطفی، **احتکار**، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ج ۲، ۱۳۶۱.
44. -----، **قواعد فقه، بخش مدنی**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ج ۴، ۱۳۸۰.
45. مصطفوی، محمد کاظم، **مئة قاعدة فقهية**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۳، ۱۴۱۷ق.
46. معین، محمد، **فرهنگ معین**، ج ۱، تهران: امیر کبیر، ج ۸، ۱۳۷۱.
47. مکارم شیرازی، ناصر، **القواعد الفقهية**، ج ۲، قم: مدرسة الامام امير المؤمنين 7، ج ۳، ۱۴۱۱ق.
48. مؤسسه چوستینان، **مدونه چوستینان فی الفقه الروماني**، ترجمه عبدالعزیز فهمی، قاهره: مؤسسه چوستینان، ۱۹۴۶م.

49. ميرزای قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات، تصحيح مرتضى رضوى، ج ٢، تهران: انتشارات كيهان، ١٣٧١ق.
50. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، ج ٢٤، بيروت: دار احیاء التراث العربی، ١٩١٨م.
51. یزدی، سيد محمد كاظم، تکملة العروة الوثقى، ج ١، قم: مكتبة الداوری، بی تا.
52. -----، حاشية المكاسب، ج ١، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٣٧٨ق.
53. Encyclopedia Britannica London: **Encyclopedia Britannica**, In 1989.
54. Grolier, **Encyclopedia International**. New York, 1971.
55. Merite, **Student Encyclopeda**, US, Gllier, 1970.
56. Richard, Martin, **Methods in Religious studies**, Richard Martin Chicago. Ufc. 1989.
57. Eliade patt, **Encyclopadea of Religious** ed, 1 Slamic Stude and part: Religious, 8 tudies.